

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

چلبی سازی و رابطه با بیگانگان

چقدر حیرت کردم که طرفداران «روند منحوس چلبی سازی» کار را بجائی رسانده اند که خواستاری ایجاد یک آلترناتیو ملی و مستقل را عملی ناهنجار و «ناسیونال پوپولیستی» دانسته اند که از روی موضع گیری های رهبر نهضت ملی ایران گرده برداری شده است. یعنی، کار این هواداران «چلبی سازی» به آنجا رسیده است که برای توجیه کار خود نخست باید از روی جنازه یادگاری های مهم همان دکتر مصدقی رد شوند که روزگاری عکس اش زینت بخش مجالس خودشان بوده است.

esmail@nooriala.com

نقل سخنی از خانم مریم رجوی، که در گزارشی از صدای آلمان آمده بود، مبنی بر اینکه ایشان «از اعضای کنگره [ی آمریکا] خواسته تا باراک اوباما را متقاعد کنند که سازمان مجاهدین را به عنوان آلترناتیوی برای دولت ایران در نظر بگیرد» (1)، و بیان این نظر از جانب من که چنین سخنی قبح و زشتی «چلبی سازی» را از بین می برد (2)، نه تنها موجب شد تا برخی از اعضاء یا هواداران سازمان مجاهدین به صور مختلف بکوشند تا، مثلاً در مقاله ای در سایت "آفتابکاران"، نشان دهند که قصد من «جلوگیری از سرنوشتی حکومت ولی فقیه» است (3) بلکه توضیح دهند که چرا اعتقاد من به وجوب و اصالت «حاکمیت ملت» و «منافع ملی» و «استقلال کشور» در محاسبات و کوشش های سیاسی، بر این اساس استوار است که «...با استفاده از واژه های "ملی" و "معتقدان به استقلال" سعی شود از همان الگوهای ناسیونال پوپولیستی مصدق استفاده شود که در اذهان بخشی از مردم هنوز باقی مانده است. و باین شکل "ملی" یا "بیگانه" را ملاک سنجش خواننده قرار دهد. یعنی اگر جهان برای اسلام سیاسی از قطب اسلام و قطب غیر اسلام تشکیل شده است، جهان نوری علا جهان "ملی" و "بیگانه" است. در این دو جهان تصمیم ها نه بر اساس "فایده" و یا "زبان" یک تصمیم، بلکه بر اساس خودی و غیر خودی ارزش گذاری می شوند» (4).

اما، به نظر من، اینگونه احتجاج ها قدمی بلند تر به سوی زدودن کامل قباح و زشتی از پدیده «چلبی سازی» بوده و به تحقیر قطعی خواستاری حفظ «استقلال کشور» و توجه به «منافع ملی» می انجامد؛ یعنی همان اصولی که در گذشته، لاقلاً به زبان، و اغلب نه در عمل، مورد توافق مجاهدین و شورای مقاومت ملی آنان نیز بوده است.

می خواهم بگویم که اینگونه اظهارات، در واقع، مشروعیت بخشیدن صریح به جریان «چلبی

سازی» است و چقدر حیرت کردم که طرفداران این «روند منحوس» کار را بجائی رسانده اند که خواستاری ایجاد یک آلترناتیو ملی و مستقل را عملی ناهنجار و «ناسیونال پوپولیستی» دانسته اند که از روی موضع گیری های رهبر نهضت ملی ایران گرده برداری شده است! یعنی، کار این هواداران «چلبی سازی» به آنجا کشیده است که برای توجیه سخن خود نخست باید از روی جنازه یادگاری های مهم همان دکتر مصدقی رد شوند که روزگاری عکس اش زینت بخش مجالس شان بود.

وقتی که عبارت «حفظ منافع ملی» هرگز از دهان دولتمردان و اهل سیاست کشورهای دیگر نمی افتد، برآستی آیا عجیب نیست که در بین ما جماعتی پیدا شوند که سخن گفتن از این «منافع» را عین «عوام گرایی ملت مدارانه» (ناسیونال پوپولیسم) بدانند؟ آیا فقط ما ایرانی ها و جهان سومی های سابق و لاحقیم که «برای پرهیز از عوامفریبی» باید دست از فکر کردن به «استقلال» و «حفظ منافع ملی» کشور خود شسته و برای داوطلبان «چلبی شدن» کف بزنیم؟

شاید هم ما هنوز در مورد مقدمات و عواقب «چلبی سازی» دچار سوء تفاهم هستیم. نویسندۀ محترمی که مرا به جرم پیروی از «ناسیونال پوپولیسم مصدقی» متهم می کند، در اثبات سخن خود مثال هم می آورد و می نویسد: «طبق تقسیم بندی [نوری علا]، در آلمان فدرال، اولین صدر اعظم آن، کنراد آدنائر، چلبی محسوب می شود و سرنگونی آدلف هیتلر هم غیر ملی تلقی می شود. یا اینکه حکومت کره جنوبی "دست نشانده" شناخته می شود، یعنی همان چیزی که به ادعای او باعث مخالفت مردم می شود و خیلی هم قباحث دارد. ولی آیا واقعاً سرنگونی هیتلر به ضد منافع ملی آلمان بود؟ و یا آیا مردم کره جنوبی در رهبران خود قباحث دست نشانده می بینند؟»

می بینید که چگونه می توان، با آوردن اینگونه مثال های مع الفارق، «چلبی سازی» را توجیه کرد و به آن حقانیت بخشید؟ آیا توجه دارید که نویسندۀ بی اعتناء به آن وضعیت بین المللی که در میانه یک جنگ خانمانسوز جهانی ظهور کرده و، در اتحاد کشورهای کمونیستی و سرمایه داری، «منافع بشریت» را فراتر از «منافع ملی همه کشورها» قرار داده بود از یکسو، و حمله به یک کشور برای بقدرت رساندن «حکومتی عروسکی»، از سوی دیگر، تفاوتی قائل نیست؟ و همچنین آیا نباید توجه کنیم که نویسندۀ نیز به این واقعیت اساسی توجه دارد که بین «چلبی سازی» و «جنگ» رابطه ای مستقیم وجود دارد و چلبی ها تنها و تنها می توانند با ایستادن بر تانک های مهاجم به یک کشور به قدرت برسند؟ و آنگاه توصیه می کند که، بجای حمله به چلبی سازی، باید به سود و زیان این کار فکر کنیم؟!

درست است که حکومت فعلی ایران حکومتی نامردمی، نامنتخب، جنایت پیشه و اشغالگر مصادر قدرت است اما این همه صفات رذیله نمی توانند، به جای جلب حمایت بین المللی از اپوزیسیون سکولار دموکرات این حکومت، آنان را به چلبی سازی، و تهاجم ویرانگر پی آمد آن، دعوت کنند؛ و هر فرد وطن دوستی باید به راه هائی بیاندیشد که بتوان جلوی چنین پیش آمدی را گرفت. اما این واقعیات، همانگونه که توضیح خواهم داد، ربطی به روند چلبی سازی ندارد.

هفته پیش، در یک گفتگوی تلویزیونی، من در برابر این پرسش قرار گرفتم که اصلاً تعریف «چلبی سازی» چیست؟ و همین پرسش، که از مبهم بودن تعریف این اصطلاح در نزد خیلی ها حکایت می کرد، مرا وادار کرد تا در این مطلب، موضوع را، بخصوص در ارتباط با اظهار نظرهای بالا،

روشن تر بیان کنم. و از آنجا که نویسنده چلبی دوستِ مقاله در موردِ گفته است که جهان من «جهان ملی» و «بیگانه» است و در این دو جهان تصمیم ها نه بر اساس «فایده و یا زیان یک تصمیم» بلکه بر اساس خودی و غیر خودی ارزش گذاری می شوند» کمی در مورد این دوگانه «ملی و بیگانه» توضیح دهم.

در مرحله نخست باید بگویم که «چلبی ها»، در نسبت با آنچه در داخل مرزهای یک «کشور - ملت» اتفاق می افتد، ساخته و پرداخته های دولت های «خارجی» محسوب می شوند. ما در فارسی علاوه بر واژه «خارجی» واژه «بیگانه» را هم در برابر واژه alien گذاشته ایم، یعنی کسی که دارای تابعیت کشور ما نیست و در همین راستا، در برابر آن، از تعبیر «شهروند» citizen استفاده می کنیم که در آن معنای «یگانه در برابر بیگانه» نیز نهفته است. واژه «ملی» هم که از مفهوم «ملت» گرفته شده به امری اطلاق می شوند که به کلیه شهروندان یک کشور مربوط باشد. «منافع ملی» یعنی منافع ملت یا شهروندان یک کشور. و وظیفه هر دولت منتخب ملت نیز حفظ «منافع ملی» است در رابطه با جهان بیرون از آن کشور. در واقع، امروز همگان می پذیرند که اولویت سیاست خارجی هر دولتی «حفظ منافع ملی» کشور خود در برابر مطامع دیگران (بیگانه گان) است و اقدام هر حکومت و دولتی علیه این منافع از نظر قوانین هر «کشور - ملت» حکم «خیانت» را داشته و اشد مجازات را بر می انگیزد.

نیز می دانیم که هر کشوری، در رابطه با کشورهای دیگر، می کوشد تا منافع ملی خود را حفظ و به حداکثر برساند. حتی می توان گفت که واژه هائی همچون استعمار colonialism و امپریالیسم تنها در رابطه با مفهوم «منافع ملی» معنا دارند و اگر چنین نبود همهء مبارزات صد و چند ساله ملت ها برای رهائی از یوغ استعمار و امپریالیسم (چه از نوع غربی و چه به سیاق شرقی اش) اموری بیهوده و مضر و بی فایده محسوب می شدند.

حال تصور کنیم که کشوری حکومت حاکم بر کشور دیگر را «نمی پسندد» و گروهی یا شخصی به نام «چلبی» را بر می گزیند تا، پس از ساقط شدن حکومت آن کشور از طریق حملهء نظامی یا کودتای فرمایشی، به داخل آن کشور رفته و ریاست دولت آن را تحت نظر مقامات کشور مهاجم بر عهده گیرند. به این عمل «چلبی سازی» و «چلبی کاری» گفته می شود و، پس، «چلبی سازی»، چه بخواهیم و چه نه، همواره به دست کشورهای دیگر (بیگانه گان) و علیه یک کشور خاص انجام می شود و همواره نیز این کار مقدمهء کودتا و یا تجاوز نظامی به این کشور بمنظور برانداختن حکومت آن است؛ چه آن حکومت را مردم انتخاب کرده باشند و چه بر آنها تحمیل شده باشد. نویسندهء محترم اعتراض نامه به من می گوید: «جهان نوری علا جهان ملی» و «بیگانه» است. در این دو جهان تصمیم ها نه بر اساس «فایده و یا زیان یک تصمیم» بلکه بر اساس خودی و غیر خودی ارزش گذاری می شوند» و من می خواهم بگویم که نویسنده در مورد «جهان من» کاملاً درست تشخیص داده است و من معتقدم تا زمانی که مرز و کشور و حاکمیت و ملتی در جهان وجود دارد، این دو مفهوم نیز واقعاً وجود دارند و صادق اند.

اما اینکه کسی بخواهد، بجای آن دو مفهوم متضادِ «یگانه و بیگانه»، دوگانه ای همچون «فایده و زیان» را بنشانند، و در مورد اینکه تهاجم کشوری به کشور دیگر را باید بر اساس فایده و زیان اش سنجید، کمال بی وطنی و خیانت کاری است. توجه کنید که من این کلمات را پس از واژه «تهاجم» آورده ام چرا که، همانگونه که دیدیم، «چلبی سازی» مقدمه «تهاجم» است و مهاجم همواره جایگزینی را برای آن حکومتی که سرنگون می کند - چه آن حکومت «ملی» باشد و چه عدوانی و غیر منتخب، چه دموکرات و چه سرکوبگر و یکه خواه - در نظر می گیرد.

از نظر من، بکار بردن معیار دوگانه «سود و زیان» نه تنها معنای این دو واژه را بصورتی نسبی و شرطی مطرح می کند و می توان پرسید که «به سود کی و زیان کی؟»، بلکه راه را بر هر گونه خیانتی می گشاید. البته اگر نویسنده محترم از «سود و زیان ملی» (که چیزی جز شناخت «منافع ملی» نیست) سخن گفته بود قضیه شکل دیگری بخود می گرفت و اختلاف از میان بر می خواست؛ اما از آنجا که حمله نویسنده به من بر اساس نفی هر امر «ملی» فرمولبندی شده، نویسنده ناچار است از طریق توصیف عبارت «منافع ملی» همچون امری «عوام مدارانه» (یا پوپولیستی) به نفی باور من بر خیزد. به عبارت دیگر، نویسنده ابتدا مفهوم «ملت» را به مفهوم «عوام» تقلیل می دهد و سپس اعتقاد به منافع ملتی (یا ملی) را امری عوام گرایانه ارزیابی می کند. او حتی یک گام بلند تر نیز برداشته و «ناسیونالیسم» را نیز همچون یک دشنام بکار گرفته و دکتر محمد مصدق را نیز از این دشنام خود مستثنی نمی کند، حال آنکه ناسیونالیسم، در معنای «ملت مداری» اش امری شریف و انسانی و حقوق بشری است و ربطی به شوونیسمی که می کوشد تحت نام ناسیونالیسم عمل کند ندارد(5).

باری، گناه من آن است که گفته ام این آقای اویاما نیست که می تواند آلترناتیو حکومت منحوس فعلی را تعیین می کند بلکه آلترناتیو واقعی این حکومت تشکیلاتی است که در عمل نشان دهد که مردم یا ملت ایران از آن حرف شنوی دارند. این امر ربطی هم به عدم امکان انجام انتخابات آزاد در ایران استبداد زده ندارد و به نوع کنش و واکنش مردم در روزی که علیه حکومت بر می خیزند و از طرق مختلف برای سرنگونی اش می کوشند مربوط می شود.

در این رابطه، استدلال دوست مجاهدی که درخواست خانم رجوی را مشروع یا برحق می داند نیز جالب است، آنجا که می نویسد: «آقای نوری علاء بدرستی منشاء حقانیت هرگونه آلترناتیو را... تکیه به مردم می دانند اما سوال اینجاست چگونه مجاهدین در طی سی و اندی سال در دل شدیدترین سرکوب ها پایدار مانده و، بنا به گفته آقای نوری علاء، انسجام تشکیلاتی خود را حفظ کردند و به مبارزه خود در حین گریز دیگر جریانات و افراد از صحنه، ادامه دادند جز اینکه به چشمه لایزال مردم وصل باشند؟ این نه در حرف و ادعا بلکه واقعیتی برخاسته از بطن مبارزه ای است که در داخل ایران جریان داشته و از دورترین نقطه کشور شروع شده و در اقصی نقاط جهان تکثیر می گردد. اگر نبودند شهدایی همچون علی صارمی و جعفر کاظمی و محمدعلی حاج آقایی و محسن دکمه چی که هر کدام شیر آهن کوه مردی بودند که شکنجه گاه های رژیم از سال 60 را یک به یک

درنورددیده و در وفای به عهد و پیمان به جاودانه فروغ های آزادی از بند رژیم فاشیسم مذهبی پیوستند و یا زندانیانی همچون دکتر سعید ماسوری، کبری امیرخیزی، فرح فرحان، محمد امیرخیزی و علی معزی و غلامرضا خسروی ارژنگ داوودی و ماشاالله حائری و صدها زندانی مقاوم دیگر که همچنان سرافرازانه به مقاومت ادامه می دهند، مسلماً دیدارهای دیپلماتیک هیچ ضرورتی نداشت و از هیچگونه اعتباری برخوردار نبود.»

اینگونه استدلال اساساً بر بنیاد عدم درک «صورت مسئله» ساخته می شود. حرف من این نیست که مجاهدین آلترناتیو نیستند و یا نباید باشند، حرف من این است که این آلترناتیو را مردم ایران باید به رسمیت بشناسند و نه آقای اوپاما. شما می گوئید بخاطر کشتگان یا شهدای خود دارای مشروعیت هستید؟ من می گویم اگر چنین است چرا اعلام نمی کنید که طرفداران تان مبارزات علنی خود را آغاز کنند؛ و یا چرا در سراسر آنچه جنبش سبز نام گرفت کسی رهبران شما و سازمان شما را به یاد نیارد اما از «جمهوری ایرانی» و از «جانم فدای ایران» (که لابد اینها هم شعارهایی عوام گرایانه هستند) شعار ساخته شد؟

می خواهم بگویم که هیچ سازمانی نمی تواند مشروعیت خود برای آلترناتیو بودن را با شمارش قربانیانی که داده آغاز کند. آلترناتیو دو منبع حقانیت بیش ندارد: یا حکومت های بیگانه آن را به عنوان آلترناتیو برسمیت می شناسند و از آن در کار «چلبی سازی» سود می برند، و یا مردم در واکنش خود نسبت به هدایت های آن، واکنش مثبت نشان می دهند. آلترناتیو انحلال طلب و برانداز یک حکومت سرکوبگر از دل صندوق رأی بیرون نمی آید بلکه با قدم های استوار مردمان یک سرزمین به رسمیت شناخته می شود.

اما نکته دیگری هم هست که نمی توانم آن را ناگفته رها کنم. دو منشاء حقانیتی که گفتم با هم منافاتی ندارند اما منشاء پذیرش مردم بر منشاء برسمیت شناخته شدن از جانب بیگانگان تقدم دارد و این نکته ای است که در این مناظره مغفول مانده است.

نویسنده سایت «آفتابکاران» می گوید: «بر خلاف نظر آقای نوری علا، باید یادآور شد که "آلترناتیو شورای ملی مقاومت" با برنامه مشخص از پایگاه های مقاومت ایران و از دل توده های مردم و از میان بهترین فرزندان آنان سرچشمه گرفته و حقانیت و مشروعیت خود را تماماً از مبارزه مردم ایران و بهترین فرزندان آنها در ارتش آزادیبخش ملی ایران و رنج و شکنج اسرا و زندانیان سیاسی و شهدا کسب نموده است و این واقعیتی است که هر ناظر بی طرفی به آن شهادت می دهد. آلترناتیو شورای ملی مقاومت، برای کسب حمایت این یا آن دولتمرد خارجی بدنبال مشروعیت نیست و دقیقاً تمامی اینها از ذهنیت آقای نوری علا که از صحنه مبارزه و الزامات و شرایط حاکم بر آن به دور است، نشأت می گیرد».

و من در این سخنان، و مقایسه آنها با درخواست خانم رجوی، تضادی سهل انگارانه می بینم. اگر شورای ملی مقاومت مجاهدین هم اکنون «آلترناتیو» حکومت اسلامی است در آن صورت

حق چنین باید باشد که آقای اوباما از این آلترناتیو تقاضای مذاکره کند و ببیند که این «نماینده» بهترین فرزندان ایران» چه برنامه ای دارد و در آینده ای که بر مسند قدرت می نشیند با «منافع ملی امریکا» چه خواهد کرد تا، اگر حداقل ضرری برای آن منافع نداشت، به حمایت از آن اقدام کند؛ نه اینکه این «نماینده» با یک حملهء افشاگر آبروی بهترین فرزندان ایران را که در شکنجه گاه ها و میادین تیر و اعدام جان فدا کرده اند به پای چنین تقاضائی بریزد که «اوباما او را آلترناتیو حکومت فعلی» بداند. من نه منکر ضرورت مذاکره با بیگانگان هستم و نه معترض به کوشش برای کسب حمایت معنوی و حتی مادی آنان. اما این کار در صورتی حقانیت دارد که نهاد سیاسی مورد نظر «آلترناتیو بودن» خود را نه بر اساس تعداد کشتگان خویش که بر اساس شواهد آشکار حمایت و حرف شنوی مردم از خود بجهانیان ثابت کند. چنین آلترناتیوی هم حق و هم «مأموریت ملی» خواهد داشت که بیشترین نیروها را در سطح جهانی به حمایت از خود بخواند و جلب کند. بی این «مأموریت ملی و عملی» نهاد مدعی آلترناتیو بودن گام به گام به دالان تاریک «چلبی سازی» پا می نهد تا از آن سوی دالان، در قامت یک «چلبی» تمام عیار، آمادهء سوار شدن بر تانک های بیگانه شود چرا که چلبی سازی همواره مقدمهء تهاجم و جنگ است و لاغیر.

1. و 2. نگاه کنید به مقاله «آلترناتیو یا چلبی سازی، مسئله این است» در سایت پویشگران، مورخ هشتم

مارس 2013

3. مقاله آقای علیرضا یعقوبی در سایت آفتابکاران:

<http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=2887>

4. مقاله خانم یا آقای ه. جهانشاهی در سایت «ایروون»

<http://iroon.com/irtn/blog/1117/>

5. ن.ک. به مقاله ای با عنوان «ناسیونالیسم افراطی چه صیغه ای است؟» در سایت پویشگران مورخ دوم نوامبر 2007.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>